

آفریقا و آمریکای لاتین در قرن نوزدهم؛ نبرد علیه استعمار

مقدمه

استعمار در لغت به معنای طلب عمران و آبادی است. این واژه زمانی به کار برده شد که اروپاییان اعلام کردند که هدفشان از رفتن به آفریقا، آمریکای لاتین و آسیا آباد کردن این کشورها و متمدن ساختن مردم این نواحی است؛ اما از همان آغاز معلوم بود که هدف اصلی آنها دست انداختن به منابع ثروت این سرزمین‌ها و ساقط کردن حکومت‌های ملی و مردمی و روی کار آوردن حکومت‌های وابسته است. استعمار شکل‌های گوناگون داشت؛ از جمله حمله نظامی و تصرف خاک یک کشور، تحت‌الحمایه کردن آن، اخذ امتیازات سیاسی-اقتصادی و برقراری روابط غیرعادلانه اقتصادی و تجاری و ...

در این درس، روند گسترش استعمار در قاره آفریقا و آمریکای لاتین و مبارزات استقلال طلبانه در این دو قاره را پی خواهیم گرفت.



الف) آفریقا در چنگال استعمار

مصر؛ آغاز یک هجوم دیگر

در قرن نوزدهم، مصر جزئی از قلمرو دولت عثمانی به شمار می‌رفت و به دلیل آن که از راه کوتاه خشکی، دریای مدیترانه را به دریای سرخ متصل می‌ساخت، برای اروپایی‌ها اهمیت زیادی داشت.

کشتی‌های اروپایی در سواحل شمالی مصر لنگر می‌انداختند و کالاهای خود را از راه خشکی به ساحل دریای سرخ منتقل می‌کردند^۱. سپس آنها را با کشتی به سوی ایران، هند و دیگر نواحی جنوب آسیا می‌فرستادند.

در سال ۱۷۹۸م. ناپلئون برای ضربه زدن به انگلستان در صدد لشکرکشی به هند برآمد اما ابتدا به مصر لشکرکشی و آنجا را تصرف کرد.

ناپلئون در مصر خود را طرفدار مردم و دشمن مالکان (طبقه حاکم زمین دار در مصر) معرفی کرد اما مصریان فریب ظاهر سازی او را نخوردند و دست به قیام زدند. انگلیسی‌ها نیز به مصر حمله کردند و با نیروهای فرانسوی در آنجا درگیر شدند. در این حال، دولت عثمانی یکی از سرداران مشهور خود به نام محمد علی پاشا را برای باز پس گیری مصر به آن سرزمین اعزام کرد. محمد علی توانست با کمک مردم، فرانسویان را از مصر بیرون براند و نیز مانع دست اندازی انگلیس بر کشور مصر شود. او در یک نبرد سنگین نیروهای انگلیس را تار و مار کرد و حاکمیت خود را بر مصر تحکیم بخشید. محمد علی سرانجام با جلب رضایت سلطان عثمانی، سلسله خدیوان مصر یا خاندان محمد علی پاشا را تأسیس کرد.

یک توضیح



ناپلئون و طرفداری از اسلام!

ناپلئون در طول سفر با کشتی، با قرآن، زبان عربی و فرهنگ اسلامی مصر آشنا شد و به منظور جلب اعتماد رؤسای شهر، علمای مذهبی و توده مردم، خود را **علی پاشا** نامید و بیانیه‌ای نیز به زبان عربی انتشار داد که با جملات «بسم الله الرحمن الرحيم» و «والله الا الله» شروع می‌شد. در این بیانیه، ناپلئون خود را طرفدار اسلام، مسلمانان، مردم مصر و سلطان عثمانی، به عنوان خلیفه مسلمین، قلمداد کرد و علت حمله به مصر را ظلم و ستم ممالیک به مردم مصر و عدم اطاعتشان از سلطان عثمانی و بد رفتاری آنان با بازرگانان فرانسوی برشمرد.

در خاتمه بیانیه، ناپلئون از مصریان خواسته بود که برای نجات از شر ظلم و ستم ممالیک، با این جملات ارتش فرانسه را در مساجد دعا کنند: پاینده باد دولت عثمانی، زنده باد ارتش فرانسه، لعنت خدا بر ممالیک و کامروا باد ملت مصر.

۱- در آن زمان هنوز کانال سوئز حفر نشده بود.

اصلاحات محمدعلی پاشا

تهاجم استعمارگران فرانسوی و انگلیسی به مصر، محمدعلی پاشا را متوجه دو نکته اساسی کرد؛ نخست ارزش و اهمیت نظامی - سیاسی مصر، به ویژه برای استعمار انگلستان، و دوم عقب ماندگی مسلمانان از جمله مصریان نسبت به اروپاییان؛ به همین دلیل، او در صدد اصلاح و نوسازی ارتش و اقتصاد مصر برآمد. محمدعلی پاشا به مبارزه با زمین دارانی پرداخت که برای سالیان دراز دهقانان فقیر مصری را استثمار و از آنها بهره کشی می کردند. علاوه بر اینها وی امور مالی آن کشور را تنظیم کرد، راه های ارتباطی را توسعه داد و گروهی از جوانان مصری را برای فراگیری علوم جدید به اروپا فرستاد. اما با طرح احداث کانال سوئز، که از سوی اروپاییان پیشنهاد شد، مخالفت کرد.



به نظر شما، چرا محمدعلی پاشا با طرح احداث کانال سوئز توسط اروپاییان

مخالف بود؟

سلطه استعمارگران انگلیسی بر مصر

جانشینان محمدعلی پاشا مانند خود او لایق و کاردان نبودند؛ آنان اگرچه اصلاحات محمدعلی را ادامه دادند ولی با گرفتن وام از خارجیان، مصر را به صورت کشوری بدهکار درآوردند تا آنجا که سعید پاشا به امید کسب درآمد با ساختن کانال سوئز موافقت کرد.

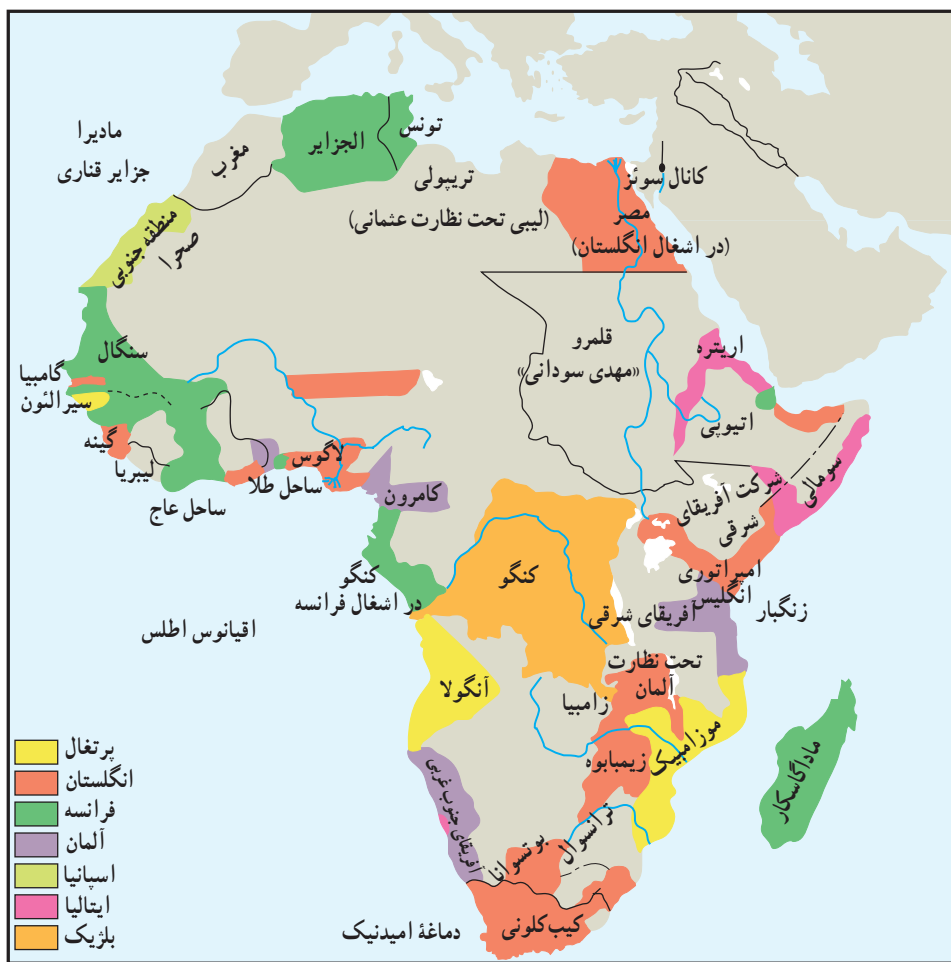
پس از افتتاح کانال سوئز، دولت مصر به علت بدهکاری سنگین خود به بانک های اروپایی مجبور به فروش سهام خود به انگلیس شد و بدین ترتیب، اداره کانال سوئز و بهره برداری از منافع آن به دست استعمارگران انگلیسی افتاد. پس از آن، دولت استعماری انگلستان به سبب اهمیت ویژه کانال سوئز، بیش از پیش به مداخله در امور آن کشور پرداخت. در اواخر قرن نوزدهم، مصر زیر سلطه انگلستان رفت و سرانجام در اوایل قرن بیستم به رغم مبارزات مردم، این کشور تحت الحمايه انگلیس شد.

در طول دوران حاکمیت استعمار، مبارزان مصری دست از تلاش برای آزادی کشور خود برنداشتند. قیام عربی پاشا مهم ترین جنبش سیاسی - نظامی مصریان علیه استعمار انگلیس بود که

درهم شکسته شد. از آن پس، مبارزان به فعالیت‌های فرهنگی روی آوردند. از جمله آنان باید از محمد عبده و عبدالرحمان کواکبی نام برد.

دیگر مستعمرات انگلستان در آفریقا

به موازات تصرف مصر، انگلیسی‌ها در صدد توسعه قلمرو خود در آفریقا برآمدند و سودان را نیز به زیر سلطه گرفتند. ظلم و ستم انگلیسی‌ها در سودان، از جمله گرفتن مالیات‌های فراوان از مردم موجب شعله‌ور شدن قیامی شد که رهبری آن را شخصی به نام محمد احمد برعهده داشت. او بر خود لقب المهدی نهاده بود و به مهدی سودانی معروف شد، لذا پیروانش را «مهدیون» می‌گفتند. مهدیون



سلطه استعمارگران اروپایی بر آفریقا

توانستند نیروهای مشترک مصر و انگلیس را شکست دهند و حکومتی مستقل را پایه ریزی کنند. با این حال، چند سال بعد انگلیسی‌ها با کمک فرانسویان و با صرف هزینه و تلفات سنگین، این قیام را سرکوب کردند. از آن پس، بار دیگر سودان با عنوان **سودان مصر و انگلیس** به صورت مستعمره درآمد. انگلستان علاوه بر مصر و سودان، سلطه استعماری خود را بر مناطق وسیعی از شرق، جنوب، مرکز و حتی غرب قاره آفریقا گستراند (نگاه کنید به نقشه صفحه ۵۴).

در اواخر قرن نوزدهم، مقاومت قبایل سیاه پوست زولو در مناطق جنوبی آفریقا، انگلستان را به زحمت انداخت. همچنین، بوئرها که دهقانان مهاجر هلندی بودند، با سلطه انگلیسی‌ها مخالفت کردند و تا چندین سال به مخالفت خود ادامه دادند.

استعمار فرانسه در آفریقا

الجزایر تحت سلطه استعمار فرانسه

در قرن نوزدهم رقابت دولت‌های اروپایی برای تسلط بیشتر بر مستعمرات، به دریای مدیترانه و شمال آفریقا نیز کشیده شد. فرانسویان توجه خاصی به شمال آفریقا به ویژه الجزایر داشتند. در این زمان، الجزایر بخشی از امپراتوری عثمانی بود و عثمانی‌ها حاکمان آن را منصوب می‌کردند اما ضعف دولت عثمانی و عدم اطاعت قبایل از حاکمان الجزایر موجب شد تا فرانسویان به تدریج زمینه را برای اعمال نفوذ خود مساعد ببینند. آنان سرانجام در سال ۱۸۳۰م. بهانه لازم را برای حمله به الجزایر به دست آوردند؛ بدین ترتیب که فرانسه، به دلیل خرید اقلام عمده‌ای از مواد غذایی، به دولت الجزایر بدهکار بود؛ بنابراین، حاکم الجزایر از دولت فرانسه خواستار پرداخت بدهی‌های خود شد. فرانسویان با این بهانه که کشتی‌های آنان مورد هجوم دزدان دریایی قرار می‌گیرد، از پرداخت آن سرباز زدند. این مسئله بهانه‌ای مناسب برای حمله ناوگان دریایی فرانسه به الجزایر شد.

ارتش فرانسه به الجزایر حمله ور شد و بخش‌هایی از سرزمین الجزایر را اشغال کرد؛ اما مردم الجزایر از همان ابتدا علیه آنها به پا خاستند. در این مبارزات، امیر عبدالقادر رهبر و فرمانده نیروهای آزادی‌خواه الجزایر بود. او به کمک نیروهای خود، مدت‌ها در مقابل اشغالگران مقاومت کرد ولی فرانسویان با استفاده از امکانات و تجهیزات برتر در سال ۱۸۴۳م. بر عبدالقادر پیروز شدند و او را وادار به تسلیم کردند. فرانسویان عبدالقادر را مدتی به زندان انداختند و سپس او را به دمشق تبعید کردند؛



عبدالقادر الجزایری

بدین ترتیب، سراسر الجزایر به تصرف استعمارگران فرانسوی درآمد. این وضع پایدار ماند تا در اواسط قرن بیستم که الجزایری‌ها دور تازه‌ای از مبارزات ضداستعماری را شروع کردند و سرانجام در سال ۱۹۶۲ م. به استقلال دست یافتند.

یک توضیح ✓

تحت‌الحماگی

به سرزمین‌هایی که جزء قلمرو کشور دیگری به شمار نمی‌آیند اما زیر چتر «حمایت» و به واقع «نفوذ» یک دولت قدرتمند قرار می‌گیرند و آن دولت در آن سرزمین، حق حاکمیت (گاهی محدود و مشروط) و قضاوت دارد «تحت‌الحمایه» گفته می‌شود. کشور تحت‌الحمایه در امور داخلی خودگردان اما در امور خارجی، تابع کشور حامی خود است.



هجوم نظامی استعمارگران به کشورهای آفریقایی

استعمارگران جدید

در نیمه دوم قرن نوزدهم دور قیام تازه، یعنی آلمان و ایتالیا، در صحنه رقابت‌های استعماری پیدا شدند. پس از تشکیل امپراتوری آلمان، توازن قوا در اروپا درهم ریخت. آلمان با اتکا به قدرت نظامی خود به توسعه طلبی در اروپا پرداخت. مهم‌ترین خواسته این کشور داشتن مستعمره‌هایی در جهان بود. آلمان که دیرتر از دیگران پا به عرصه رقابت‌های استعماری گذاشته بود، نیازهای صنعتی، رشد جمعیت و محدودیت خاک خود را دلیل بر این ادعا می‌دانست و سرانجام، پس از کشمکش‌ها و درگیری‌های نظامی، توانست چند کشور آفریقایی^۱ را تصرف کند.

ایتالیا نیز پس از آن که به وحدت سیاسی رسید، در اندیشه کشورگشایی برآمد. ایتالیایی‌ها برای کشورگشایی و کسب مستعمره، روم باستان را الگوی خود قرار دادند؛ از این رو، دریای مدیترانه را دریای ایتالیا (دریای روم) نامیدند و شمال آفریقا را نیز متعلق به خود دانستند، اما لشکرکشی ایتالیا به حبشه (اتیوپی) در سال ۱۸۹۶م. و شکست آن کشور از حبشه، به رغم داشتن سلاح‌های جدید و ارتش منظم، موجب شگفتی فراوان جهانیان و باعث سرافکندگی آن دولت شد. بلژیک نیز از جمله کشورهای اروپایی بود که به استعمار روی آورد. این کشور توانست کشور کنگو را، با توسل به حيله و زور، به تصرف درآورد.

ب) استعمار در آمریکای لاتین^۲

نخستین استعمارگرانی که به قاره آمریکا وارد شدند، پرتغالی‌ها و اسپانیایی‌ها بودند. این دو قدرت استعماری بیش از سیصد سال بر آمریکای لاتین سلطه داشتند. آنها در این سه قرن توانستند ترکیب جمعیتی کشورهای آمریکای لاتین را به نفع خود تغییر دهند؛ تجارت خارجی را در انحصار خود درآوردند و املاک وسیعی را تصرف کنند. آنان همچنین نظام حقوقی تبعیض‌آمیزی را برقرار کردند که در نتیجه آن سرخ‌پوستان – ساکنان اصلی سرزمین آمریکا – به‌عنوان طبقه فرودست، مورد استثمار و در معرض رفتار توهین‌آمیز قرار گرفتند.

۱- تانزانیا، نامیبیا، کامرون و توگو

۲- از مکزیک تا جنوبی‌ترین نقطه قاره آمریکا بیست کشور وجود دارد. از میان این کشورها برزیل دارای زبان پرتغالی و بقیه دارای زبان اسپانیایی هستند. از آنجا که زبان پرتغالی و اسپانیایی از شاخه‌های زبان لاتینی محسوب می‌شوند، این کشورها را «آمریکای لاتین» می‌نامند.



سیمون بولیوار

در آغاز قرن نوزدهم مردم آمریکای لاتین برای کسب استقلال به پاخاستند. عمده ترین عواملی که به این جنبش استقلال طلبانه منجر شد، عبارت بود از:

۱- استعمارگران اسپانیایی و پرتغالی با مردم رفتاری تحقیرآمیز داشتند.

۲- مردم آمریکای لاتین به ویژه روشنفکران و تحصیل کرده های آن تحت تأثیر اندیشه های انقلاب فرانسه مانند آزادی و برابری قرار داشتند و از نظام های استبدادی کشورهایشان به شدت ناراضی و خواستار استقرار حکومت های مردم سالار بودند.

۳- در عصر ناپلئون و پس از فتح اسپانیا توسط نیروهای فرانسه، خاندان سلطنتی اسپانیا به طور موقت از کار برکنار

شدند؛ این موضوع زمینه ای مساعد برای شورش آزادی خواهان فراهم کرد.

۴- فاصله طبقاتی و قرار گرفتن تمامی مناصب و مقامات مهم حکومتی و زمین های وسیع در دست تعدادی از خاندان های اشرافی وابسته به استعمارگران موجب فقر عمومی مردم آمریکای لاتین و نارضایتی شدید آنان شده بود.

سیمون بولیوار^۱ قهرمان جنبش استقلال طلبی مردم آمریکای لاتین بود. او با مبارزات خود، کشورهای ونزوئلا، کلمبیا، پرو، اکوادور و بولیوی را از چنگال استعمارگران آزاد کرد و به آنها استقلال بخشید. کشور بولیوی نام خود را از سیمون بولیوار گرفته است.

امپریالیسم آمریکا

در اواخر قرن نوزدهم، ایالات متحده آمریکا به کشوری ثروتمند و صنعتی تبدیل شده بود. از این رو این کشور بر شدت مداخلات اقتصادی و سیاسی در آمریکای لاتین و کشورهای دیگر افزود و درصدد برآمد مانند دیگر استعمارگران مناطق نفوذی به دست آورد. شیوه استعمارگری آمریکا به این صورت بود که کالاهای خود را به کشورهای دیگر صادر می کرد، سرمایه های خود را در راه آهن و معادن و سایر مؤسسات اقتصادی کشورهای آمریکای لاتین به کار می انداخت و به دولت های آنها نیز وام می داد. به تدریج، این

^۱ - Simon Bolivar

سرمایه داران و بانکداران آمریکایی که توسط دولت ایالات متحده حمایت می‌شدند، دولت‌های آمریکای لاتین را زیر سلطه خود درمی‌آوردند و به گروه‌ها و احزاب طرفدار خود کمک مالی یا سیاسی می‌کردند. دولت آمریکا نیز هرگاه لازم می‌شد، نیروهای نظامی خود را به بهانه برقراری نظم و آرامش یا مقابله با تهدیدات وارد عمل می‌کرد. این شیوه جدید در استعمار ملت‌ها همان است که در اصطلاح به آن «استعمار نو» می‌گویند.

فکر کنیم و پاسخ دهیم

شیوه استعمار قدیم و جدید و پیامدهای هر کدام را با یکدیگر مقایسه و تفاوت‌های

این دو را بیان کنید.

بیشتر بدانیم

کانال سوئز

بنا به اطلاعات موجود تاریخی، نخستین بار در سال ۶۰۹ ق.م. نکوس (نخائو)، فرزند پسامتیک فرعون مصر، درصدد برآمد تا با حفر کانالی رود نیل و دریای سرخ را به یکدیگر متصل کند اما با وجود تحمل تلفات سنگین، به این امر توفیق نیافت. در سال ۵۱۶ ق.م. داریوش اول هخامنشی همین اقدام را تعقیب کرد و توانست در عرض دو سال کانال مزبور را حفر کند؛ در نتیجه، رود نیل به دریای سرخ متصل شد و امکان رفت و آمد دریایی از طریق این کانال فراهم شد. پس از تسلط رومیان بر این منطقه، استفاده از کانال به تدریج متروک شد و آنها کوششی برای بازگشایی آن انجام ندادند. در اوایل قرن نوزدهم، اروپاییان که به اهمیت ارتباط دریای مدیترانه و دریای سرخ واقف بودند، درصدد حفر کانال بین این دو دریا برآمدند. لذا در سال ۱۸۵۴ م. کنسول فرانسه، به نام فردینان دو لسیس^۱، که مهندس حفر بود، تصمیم گرفت کانال سوئز را ایجاد و ارتباط بین دریای مدیترانه و دریای سرخ را برقرار سازد. او کار را شروع کرد ولی در نهایت آمریکاییان آن را به پایان رساندند.

۱- Ferdinand de léséps

پرسش‌های نمونه

- ۱- تهاجم استعمارگران فرانسه و انگلستان به مصر محمدعلی پاشا را متوجه چه نکات اساسی کرد؟
- ۲- علت شکست امیر عبدالقادر از فرانسوی‌ها چه بود؟
- ۳- مهم‌ترین خواسته آلمان‌ها پس از تشکیل رایش دوم چه بود؟ آنان خواسته خود را چگونه توجیه می‌کردند؟
- ۴- شیوه استعمارگری آمریکا در قرن نوزدهم چگونه بود؟

اندیشه و جست‌وجو

- ۱- مقاله‌ای درباره مبارزات مردم کنگو علیه استعمار بلژیک تهیه کنید.
- ۲- مقاله‌ای درباره سیر آزادی و استقلال یکی از کشورهای آمریکای لاتین بنویسید.

آسیا در قرن نوزدهم؛ مقاومت در برابر استعمار

مقدمه

در درس گذشته، با روند گسترش استعمار در قاره‌های آفریقا و آمریکای لاتین و مبارزات ملت‌ها برای آزادی و استقلال آشنا شدید. مهم‌ترین موانع و مشکلات آزادی و استقلال این ملت‌ها چه بود؟ آیا پدیده استعمار محصول خاص تمدن و فرهنگ غرب بود؟ استعمارگران و استعمار شدگان چه تأثیرات متقابلی برهم نهادند؟ اینها موضوعاتی است که می‌توانید درباره آن بیندیشید. در این درس، رویارویی استعمار غرب و ملت‌های آسیایی را پی خواهیم گرفت.

هند زیر سیطره استعمارگران اروپایی

در درس تاریخ ایران و جهان (۱) خواندید که تجارت شرق، به‌ویژه ابریشم چین و ادویه هند، یکی از پرسودترین تجارت‌ها در جهان و مخصوصاً اروپا بود. راه‌های زمینی تجارت از سرزمین‌های اسلامی می‌گذشت و بخش عمده آن در نواحی مدیترانه، در دست دولت عثمانی بود که بر شاهراه‌های تجارت غرب آسیا مسلط شده بود. در این دوره، مقررات گمرکی خاص و عوارض سنگین حمل و نقل، موجب بالا رفتن هزینه مبادلات بازرگانی برای اروپاییان شد. از آن پس، اروپاییان در جست‌وجوی راه دریایی شرق برآمدند. دستاورد این جست‌وجو، اکتشافات جغرافیایی بود که در پی آن، اروپا توانست بر بازرگانی جهان مسلط شود. نخستین گروه استعمارگران اروپایی که قدم به خاک هند گذاشتند، پرتغالی‌ها و اسپانیایی‌ها بودند و پس از آن، انگلیسی‌ها و فرانسویان با تأسیس شرکت‌هایی به نام «کمپانی هند شرقی» وارد هند شدند.

استعمارگران اروپایی بر سر تصاحب هند رقابت شدیدی داشتند. در اواسط قرن هجدهم جنگ‌هایی میان آنان در گرفت که سرانجام با پیروزی انگلیسی‌ها به پایان رسید.

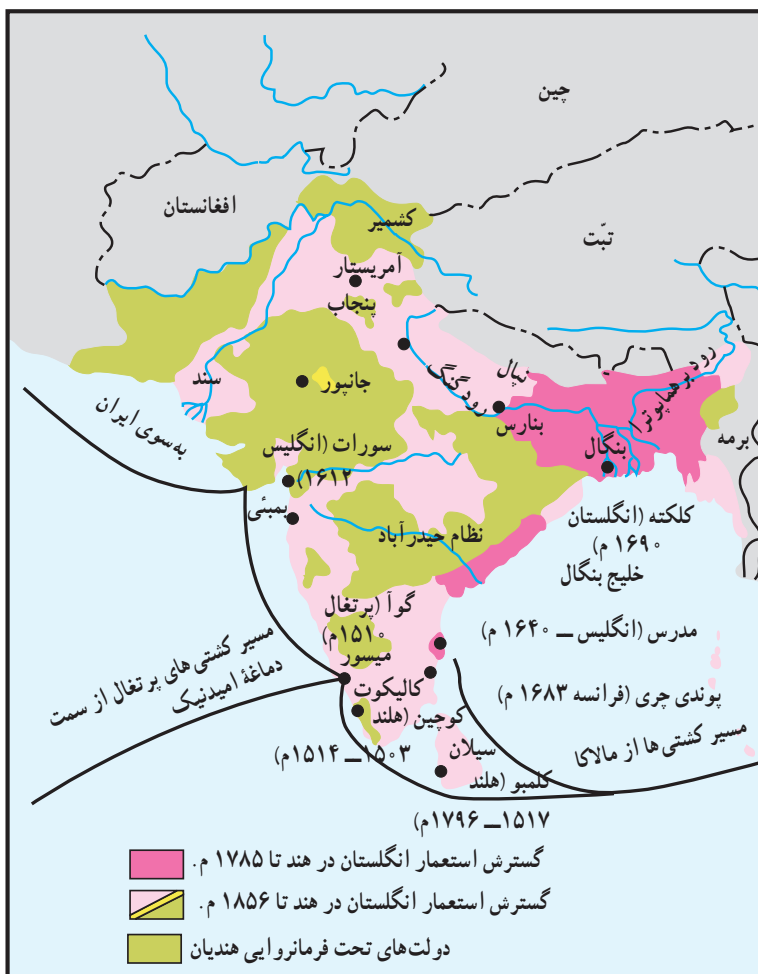
آیا می‌دانید چرا این شرکت‌ها را «هند شرقی» می‌نامیدند؟

سلطه استعماری انگلستان بر هندوستان

سلطه کامل انگلستان بر هند به آسانی صورت نگرفت. آنان شیوه‌های گوناگونی از قبیل تزویر، تطمیع و کشتار را در پیش گرفتند تا سرانجام بر هند سلطه یافتند ولی حفظ هندوستان دشوارتر از فتح آن بود. تنوع قومی، نژادی، زبانی و دینی، هندوستان را به صورت هزاران سنگر - هرچند کوچک - درآورده بود و دوری آن از انگلستان و وجود رقیبان سرسخت اروپایی نیز بر مشکلات آن می‌افزود. حفظ هند برای انگلستان اهمیت حیاتی داشت؛ زیرا دارای جمعیت فراوان، منابع طبیعی و معدنی غنی و کشاورزی پر برکت بود و کمپانی هند شرقی انگلیس با غارت این منابع و استثمار هندی‌ها، ثروت فراوانی کسب می‌کرد.

انگلیسی‌ها برای اداره کردن هند، مقام عالی رتبه‌ای را با عنوان فرماندار کل به هندوستان اعزام کردند. این فرمانداران مأموریت داشتند به هر وسیله ممکن هندوستان را حفظ کنند؛ به همین دلیل، اقدامات گوناگونی را انجام دادند؛ از جمله: نظام اداری گسترده‌ای در هند به وجود آوردند، زبان انگلیسی را در آن کشور ترویج کردند و جمعی از هندی‌ها را به منظور تربیت براساس فرهنگ غربی به دانشگاه‌های انگلیس فرستادند. همچنین بر سرزمین‌های اطراف هند مسلط شدند؛ در شرق، کشور برمه را تصرف کردند و در غرب، با نیرنگ و اعمال زور افغانستان و بخش‌هایی از سیستان و بلوچستان را از ایران جدا کردند و تحت سلطه و نفوذ خود درآوردند.

شورش بزرگ سپاهیان: انگلیسی‌ها تعدادی از هندوها را به استخدام خود درآوردند که اینان مهم‌ترین وسیله قدرت انگلیس برای سرکوب شورش‌های داخلی و مقابله با تهدیدات نظامی خارجی به هند بودند و حتی به عنوان مزدور به کشورهای دیگر اعزام می‌شدند.



فرمانروایی اروپاییان بر شبه‌قاره هند

در اواسط قرن نوزدهم، غارت هند و تحقیری که استعمارگران انگلیسی نسبت به هندوها اعمال می‌کردند، موجب عصیان سپاهیان شد.^۱ در این شورش که شمار زیادی از انگلیسی‌ها کشته شدند، شورشیان یک هدف داشتند و آن، بیرون راندن انگلیسی‌ها و کسب استقلال هند بود ولی سرانجام، انگلیسی‌ها توانستند با کمک مزدوران خائن محلی و با ایجاد دوستگی در میان مسلمانان و هندوها، قیام را به‌طور وحشیانه‌ای سرکوب کنند. آنان بسیاری از شورشیان را تیرباران کردند یا به دهانه توپ بستند.



بانو لکشمی‌بای

در میان قهرمانانی که به مبارزه علیه استعمارگران انگلیسی در هند پرداختند، یک نام بسیار می‌درخشد و همیشه در خاطره مردم هند عزیز و محترم است و آن نام **لکشمی‌بای** است. لکشمی‌بای زن دلیری بود که بیست سال بیشتر نداشت ولی لباس مردانه به تن کرد و در صف مبارزه علیه انگلیسی‌ها جنگید و در جنگ کشته شد. به گفته یک سردار انگلیسی که در مقابل او جنگیده بود «این زن جوان، بهترین و دلیرترین سران شورشی بود».

با شکست قیام سپاهیان، اگرچه بساط دولت گورکانیان هند برچیده شد ولی انگلستان برای ادامه سلطه خود، کمپانی هند شرقی را منحل و وزارت‌خانه مخصوص اداره هند را تأسیس کرد و شخصی را با عنوان **نایب‌السلطنه** بر آن گمارد. در واقع، شورش بزرگ سپاهیان، انگلستان را متقاعد کرد که سیاست خود را در هند تا اندازه‌ای تغییر دهد.

مسلمانان هند؛ تلاش برای حفظ هویت دینی

سلطه انگلیسی‌ها بر هند به منزله پایان اقتدار سیاسی مسلمانان بر هندوستان نیز بود؛ از این رو، بیرون راندن انگلستان برای مسلمانان هند، هم یک وظیفه دینی و هم یک وظیفه ملی، تلقی می‌شد. قیام **حیدرعلی و تیپوسلطان** از جمله تکاپوهای مسلمانان علیه استعمار انگلستان بود. پس از سرکوب شورش سپاهیان، که مسلمانان در آن مشارکت گسترده‌ای داشتند، دیگر ادامه مبارزه مسلحانه ممکن نبود؛ بنابراین، مسلمانان از آن پس فعالیت‌های فرهنگی را در برنامه مبارزات خود قرار دادند. تأسیس **مدرسه دیوبند** یکی از اقداماتی بود که بنیانگذاران آن می‌کوشیدند ضمن توسعه معارف اسلامی و ایجاد پیوند و ارتباط بین مسلمانان، موقعیت ایشان را در برابر هندوها و انگلیسی‌ها حفظ کنند و مانع از خود بیگانگی مسلمانان در قبال فرهنگ غربی شوند.



مهاتما گاندی رهبر جنبش ضد استعماری هندوستان

تأسیس کنگره ملی هند: در سال ۱۸۸۵م. گروهی از روشنفکران هند با استفاده از آزادی محدودی که وجود داشت، به تأسیس کنگره ملی هند اقدام کردند. این کنگره می‌کوشید با استفاده از ظرفیت‌های قانونی و پرهیز از روش‌های خشونت‌آمیز، راه هند را به سوی استقلال هموار کند. درخواست‌های اولیهٔ بنیان کنگره عبارت بود از: رسمیت یافتن زبان هندی در کنار زبان انگلیسی و انتخابی شدن نیمی از اعضای مجلس مقننه و مجاز بودن به اظهار نظر در مورد بودجهٔ کشور. سرانجام ادامهٔ مبارزات منجر به استقلال هند شد.^۱ مهاتما گاندی رهبر هند، در این مبارزات نقش بسیاری داشت.

استعمارگران در چین

در دورهٔ حاکمیت خاندان منچو بر چین، بهره‌کشی مالکان بزرگ، ظلم، فساد و رشوه‌خواری حکام محلی موجب فقر و فلاکت مردم شده بود. اما مصیبت بدتر از این برای چینی‌ها، ورود استعمار غرب به کشورشان بود.

حکومت چین در قرن شانزدهم، به پرتغالی‌ها اجازه داد تا منحصراً از طریق بندر کانتون^۲ به تجارت پردازند و مبلغان مسیحی نیز اجازه یافتند در این کشور فعالیت کنند. در قرن نوزدهم، کشورهای اروپایی از جمله انگلستان روابط تجاری محدودی با چین برقرار کردند. انگلیسی‌ها کالاهای مختلفی – از جمله تریاک – به چین وارد می‌کردند. افزایش مصرف تریاک و بالا رفتن شمار معتادان و نیز خروج مقدار زیادی پول از کشور، دولت چین را بر آن داشت تا فرمان ممنوعیت خرید و فروش تریاک را صادر کند. این اقدام دولت چین با خشم دولت انگلیس روبه‌رو شد؛ به همین دلیل در سال ۱۸۳۹م. نیروی دریایی انگلستان به سواحل چین حمله‌ور شد. این جنگ که به جنگ اول تریاک معروف است، به انعقاد قراردادی استعماری انجامید که به موجب آن، چین بندر هنگ‌کنگ را به انگلیسی‌ها واگذار کرد و پنج بندر دیگر را نیز برای تجارت خارجی به آنها اختصاص داد. همچنین حق کاپیتولاسیون برقرار و ممنوعیت مصرف تریاک لغو شد.



یک مورخ انگلیسی گفته است: «چینی‌ها سیر ورود استعمار به کشور خود را چنین می‌بینند که ابتدا مبلغان مسیحی وارد می‌شوند؛ به دنبال آنها کشتی‌های جنگی می‌آیند و بعد اشغال اراضی شروع می‌شود». شما با این سخن موافقید یا مخالف؟ دلایل خود را بیان کنید.

جنگ اول تریاک، ضعف و فساد دولت چین را آشکار کرد و اعتماد به تریاک موجب افزایش مفاسد اخلاقی و اجتماعی شد؛ ولی این امر، خود موجب شورش‌هایی شد که گسترده‌ترین آنها شورش تای پینگ بود.

با آشکار شدن ضعف و انحطاط حکومت چین، دیگر استعمارگران نیز چشم طمع به خاک چین دوختند. از سال ۱۸۴۰م. به بعد علاوه بر انگلیسی‌ها، فرانسویان، آلمانی‌ها، روس‌ها و آمریکائیان نیز به تدریج امتیازات بازرگانی و حقوقی متعددی برای خود به دست آوردند؛ در نتیجه، نواحی ساحلی چین،



در اعتقادات مردم چین، اژدها نشانهٔ فراوانی و برکت است؛ از این رو، چینی‌ها اژدها را مظهر کشور خود می‌دانند. در این تصویر از بای در آمدن اژدهای چین در مقابل استعمارگران مختلف نمایش داده شده است.



از بندر هنگ کنگ تا آرتور، تحت نظارت و کنترل استعمارگران درآمد. در سال ۱۸۹۴م. ژاپن نیز پس از پیروزی بر چین، فرمز (تایوان) را از خاک آن کشور جدا کرد؛ همچنین به نفوذ و سلطه چین بر شبه جزیره کره پایان داد و دولتی دست‌نشانده در آنجا بر سرکار آورد. بدین ترتیب، دولت‌های استعمارگر، چین را به مناطق تحت نفوذ خود تقسیم کردند و به غارت آن کشور پرداختند.^۱

همزمان با تجاوزات غارتگرانه استعمارگران اروپایی، صدها تن از مبلغان مسیحی نیز در سراسر چین به تبلیغ مسیحیت مشغول بودند.

در اعتراض به وضع موجود؛ قیام‌های چندی صورت گرفت که مهم‌ترین آنها قیام باکسرها^۲ در سال ۱۹۰۰م. بود. باکسرها حملات متعددی را به تأسیسات اروپایی ترتیب دادند و بسیاری از اروپاییان و چینی‌های خائن را به قتل رساندند و سفارت‌خانه‌های خارجی را تهدید کردند. این قیام اگرچه با قوای مشترک دولت‌های اروپایی با همکاری ژاپن، آمریکا و حکومت چین، سرکوب شد اما آزادی خواهان و استقلال‌طلبان چینی دست از قیام برنداشتند و سرانجام در سال ۱۹۱۱م. با سرنگون کردن دولت چین، در آن کشور نظام جمهوری به وجود آوردند. رهبر این قیام استقلال‌طلبانه سون یات‌سن^۳ بود که به ریاست جمهوری چین رسید.

طغیان ژاپن علیه استعمارگران

پرتغالی‌ها نخستین اروپاییانی بودند که در قرن شانزدهم میلادی برای تجارت به ژاپن رفتند. بر اثر فعالیت وسیع مبلغان مسیحی، آیین مسیحیت در این کشور اشاعه یافت و وحشت و خشم ژاپنی‌ها را برانگیخت؛ به همین دلیل پرتغالی‌ها را اخراج و ژاپنی‌های مسیحی شده را قتل عام (۱۶۴۰م.) کردند. از آن پس، این کشور دروازه‌های خود را به روی اروپاییان بست و انزوای ژاپن آغاز شد که بیش از دو قرن به طول انجامید. در این مدت، استعمارگران اروپایی که سرگرم غارت سایر کشورهای آسیایی و قاره آفریقا بودند، توجه چندانی به ژاپن نداشتند.

۱- تقسیم مناطق بدین قرار بود؛ فرانسوی‌ها کنترل نواحی جنوبی را به دست گرفتند. ژاپنی‌ها در حوالی فرمز و اطراف آن مستقر شدند. انگلیسی‌ها نیز در اطراف شانگهای، آلمان‌ها در شرق و روس‌ها در منچوری و مغولستان حاکم شدند.

۲- این جنبش توسط گروهی از روشنفکران چینی که بر خود نام «فرقه میهن پرستان مشت‌های ماهنگ» گذاشته بودند، برپا شد. غریبان از سر طعنه به آنها لقب مشت‌زنان (باکسرها : Boxer) داده بودند.

به نظر شما، چرا استعمارگران اروپایی به مجمع الجزایر ژاپن توجه چندانی نداشتند؟

از اواسط قرن نوزدهم به بعد، ابتدا آمریکا و سپس دیگر کشورهای استعمارگر با دولت ژاپن ارتباط برقرار کردند و حکومت شوگونی ژاپن نیز امتیازاتی به دولت‌های استعمارگر داد. اما احساسات ضدیگانه در ژاپن علیه این امتیازات، موجب بروز طغیان‌هایی شد که طی آن، تعدادی از خارجیان به قتل رسیدند؛ در نتیجه، کشورهای خارجی به ژاپن حمله کردند که این امر موجب کناره‌گیری حکومت شوگونی شد.

انقلاب میجی^۱ و پیامدهای اقتصادی و سیاسی آن

امپراتوری متسوهیتو^۲ آغاز دورانی جدیدی از تاریخ ژاپن به حساب می‌آید؛ متسوهیتو مدت ۴۵ سال حکومت کرد. در دوران او که دوران میجی (حکومت روشن) نامیده شده است، اقداماتی صورت گرفت. اقدامات متسوهیتو عبارت بود از:

- ۱- اقتباس علوم و فنون جدید غربی با حفظ سنن دینی و ملی خود
- ۲- تأسیس مراکز تمدنی جدید و استفاده از صنایع
- ۳- آموزش نیروهای متخصص و تشکیل ارتش به شیوه جدید.

مجموعه این تحولات که به انقلاب میجی معروف شده است، موجب سرعت پیشرفت ژاپن شد. در بی انقلاب میجی، ژاپن تا پایان قرن نوزدهم به یک کشور صنعتی و قدرتمند تبدیل شد. این سرزمین کوچک که از عهده تأمین احتیاجات صنعتی خود عاجز بود، ناچار، مانند کشورهای اروپایی به فکر استعمارگری افتاد؛ به این منظور، در اواخر این قرن به سرزمین کره حمله برد و با تصرف آن، شروع به دست‌اندازی به خاک چین کرده و قسمت‌هایی از خاک آن کشور را نیز تصرف کرد؛ اما چون روس‌ها نیز از سمت شمال در حال پیشروی در خاک چین بودند، در سال ۱۹۰۴م. میان روسیه و ژاپن جنگ در گرفت. در این جنگ انگلستان از ژاپن حمایت کرد و سرانجام، جنگ با شکست روسیه خاتمه یافت.^۲ این واقعه، یعنی پیروزی یک دولت کوچک آسیایی بر یکی از قدرت‌های اروپایی، بسیار مهم بود و باعث شگفتی جهانیان شد.

۱- Meijiage

۲- Mutsuhito

سیاستمداران پیر

وقتی ژاپنی‌های مخالف استعمار با گلوله باران ناوهای جنگی استعمارگران مواجه شدند، ژاپنی‌ها به ضعف و ناتوانی کشور خود پی بردند و خود را تحقیر شده دیدند؛ بنابراین، تصمیم گرفتند از آن شکست و تحقیر درس بیاموزند. در پی آن، گروهی از مردان مجرب به نام «سیاستمداران پیر» یک برنامه دقیق اصلاحی را طراحی کردند و به اجرای آن همت گماشتند. آنان نخست سلسله مراتب فنودالی را از بین بردند. پایتخت امپراتوری را از کیوتو به «یدو» منتقل کردند و آن را «توکیو» نامیدند. همچنین اطرافیان امپراتور را از عناصر متملق و خودخواه پاک ساختند. دو تن از بزرگان ژاپن را برای مطالعه در مورد صنعت غرب و عوامل پیشرفت آنان به اروپا فرستادند. قانون اساسی جدیدی نیز تهیه شد که یک نظام پارلمانی دو مجلسی را پیش‌بینی می‌کرد. اعضای مجلس اول از طرف مردم انتخاب می‌شدند و اعضای مجلس عالی انتصابی بودند. در آموزش و پرورش و صنعت ژاپن هم تحولات اساسی صورت گرفت؛ در نتیجه، کارخانه‌های صنعتی، احداث و یک ارتش و نیروی دریایی تازه و مدرن تشکیل شد. کارشناسانی از خارج کشور دعوت شدند و، دانشجویانی از ژاپن به اروپا اعزام شدند تا علوم جدید را بیاموزند و کارشناس فنی شوند؛ بدین ترتیب، ژاپن عقب‌مانده و منزوی، به تدریج، به یک قدرت صنعتی و مهاجم تبدیل شد.

پرسش‌های نمونه

- ۱- چرا اروپایی‌ها به فکر یافتن راه دریایی شرق برآمدند؟ حاصل این جست‌وجو چه بود؟
- ۲- فرمانداران کل استعمار انگلستان، برای حفظ هندوستان چه اقداماتی انجام دادند؟
- ۳- پیامدهای سرکوب جنبش سپاهیان در هند چه بود؟
- ۴- جنگ اول تریاک در چین چگونه رخ داد و چه پیامدی داشت؟
- ۵- نتایج و پیامدهای اقتصادی و سیاسی انقلاب میجی برای ژاپن چه بود؟

اندیشه و جست‌وجو

- ۱- دلایل پیشرفت و ترقی سریع ژاپن را در مقایسه با چین بیان کنید.
- ۲- به نظر شما، آیا میراث‌های تاریخی و پیشینه تمدنی ملت‌های آسیایی برای رهایی کامل از دولت‌های غربی کافی است؟ در این باره مطالعه کنید و نتیجه آن را به صورت مقاله‌ای بنویسید.